

A Jurisprudential-Exegetical Analysis of the Rule of “Renunciation of Treaty” in Qur’an 8:58: With Emphasis on Preemptive Measures and the Repulsion of Enemy Sedition

Mahdi Ahmadi¹ 

1. Researcher in System-oriented Jurisprudence (Fiqh al-Nizam); Level 4 Graduate (Ph.D. equivalent) of the Islamic Seminary of Qom.

ahmadi13571367@chmail.ir

Abstract

Introduction and Objectives: Faithfulness to covenants is one of the foundational principles of Islamic political jurisprudence and a central rule in Islamic international law. Nevertheless, in verse 58 of Surah al-Anfal, the Noble Qur’an rules that, in the event of fear of treachery on the part of the treaty party, the covenant may be “renounced” (nabdh al-’ahd). The main issue of this study is to determine, from jurisprudential and exegetical perspectives, the conditions, scope, and effects of the Qur’anic rule of renunciation of treaty, as well as to clarify its relation to the legitimacy of preemptive measures against enemy sedition and treachery. Accordingly, the principal question of the article is what indication verse 58 of Surah al-Anfal provides regarding the annulment of a treaty in the event of fear of treachery, and whether the legitimacy of preemptive military measures may be inferred from it.

This study is organized on the basis of a descriptive-analytical method and relies on Imami Shi’i lexical, exegetical, and jurisprudential sources. The findings show that the term



Authors retain the copyright. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

“fear” (khawf) in the verse does not refer to mere personal anxiety, conjecture, or initial suspicion; rather, it denotes a rationally grounded apprehension based on reliable indications, circumstantial evidence, and valid signs of betrayal by the opposing party. Likewise, “renunciation of treaty” (nabdh al-’ahd) means the unilateral and publicly declared termination of prior commitments, not covert or surprise treaty-breaking. From a jurisprudential perspective, a treaty is not automatically dissolved merely upon the emergence of such fear; rather, its termination requires the decision and declaration of the Islamic ruler. The phrase ‘ala sawa’ also indicates the necessity of a clear and equal announcement of the termination of the treaty, so that the conduct of the Islamic government is not deemed an instance of perfidy or treachery. The conclusion is that verse 58 of Surah al-Anfal does not directly indicate the obligation of jihad; rather, it primarily establishes the rule of renunciation of treaty. Therefore, preemptive military measures acquire legitimacy only after the realization of rationally grounded fear, prior declaration of the treaty’s termination, and determination by the legitimate guardian authority—unless the enemy has already openly violated the treaty.

Keywords: Preemptive Measures, Breach of Covenant, Rationally Grounded Fear, Treaty, Qur’an 8:58.

Cite this article: Ahmadi, Mahdi (2026). A Jurisprudential-Exegetical Analysis of the Rule of “Renunciation of Treaty” in Qur’an 8:58: With Emphasis on Preemptive Measures and the Repulsion of Enemy Sedition. *Journal of Governmental jurisprudence*, 10(20): 67-86.

واکاوی فقهی-تفسیری قاعده «نبد عهد» در آیه ۵۸ سوره انفال؛ با تأکید بر اقدامات پیش‌دستانه و دفع فتنه دشمن

مهدی احمدی^۱

۱. پژوهشگر حوزه فقه نظام / فارغ التحصیل سطح ۴ حوزه علمیه قم.

ahmadi13571367@chmail.ir

چکیده

مقدمه و اهداف: وفای به عهد از اصول بنیادین فقه سیاسی اسلام و از قواعد محوری حقوق بین‌الملل اسلامی است؛ با این حال، قرآن کریم در آیه ۵۸ سوره انفال، در فرض خوف از خیانت طرف معاهده، حکم به «نبد عهد» داده است. مسئله اصلی این پژوهش آن است که قاعده قرآنی نبد عهد از منظر فقهی و تفسیری چه شرایط، قلمرو و آثاری دارد و نسبت آن با مشروعیت اقدامات پیش‌دستانه در برابر فتنه و خیانت دشمن چگونه قابل تبیین است. بر این اساس، پرسش اصلی مقاله آن است که آیه ۵۸ سوره انفال چه دلالتی بر لغو پیمان در فرض خوف از خیانت دارد و آیا می‌توان از آن مشروعیت اقدامات نظامی پیش‌دستانه را استنباط کرد یا خیر.

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع لغوی، تفسیری و فقهی امامیه سامان یافته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که «خوف» در آیه، ناظر به ترس نفسانی، توهم یا سوءظن ابتدایی نیست، بلکه مقصود خوف عقلایی مستند به امارات، قرائن و شواهد معتبر بر خیانت طرف مقابل



است. همچنین «نبذ عهد» به معنای لغو یک طرفه و اعلام شده تعهدات پیشین است، نه پیمان شکنی پنهانی یا غافلگیرانه. از منظر فقهی، پیمان با صرف پیدایش خوف منفسخ نمی شود، بلکه لغو آن نیازمند تصمیم و اعلام حاکم اسلامی است. عبارت «علی سواء» نیز بر ضرورت اعلام شفاف و برابر پایان عهد دلالت دارد تا اقدام دولت اسلامی مصداق غدر و خیانت تلقی نشود. نتیجه آنکه آیه ۵۸ سوره انفال مستقیماً بر وجوب جهاد دلالت ندارد، بلکه ابتدا ناظر به قاعده نبذ عهد است؛ از این رو اقدامات نظامی پیش دستانه تنها پس از تحقق خوف عقلایی، اعلام قبلی لغو پیمان و تشخیص ولی امر مشروعیت می یابد، مگر آنکه دشمن پیش تر به صورت آشکار پیمان را نقض کرده باشد.

واژگان کلیدی: اقدامات پیش دستانه، نقض عهد، خوف عقلایی، معاهده، آیه ۵۸ سوره انفال.

استناد: احمدی، مهدی (۱۴۰۴). واکاوی فقهی-تفسیری قاعده «نبذ عهد» در آیه ۵۸ سوره انفال؛ با تأکید بر اقدامات پیش دستانه و دفع فتنه دشمن. مجله فقه حکومتی ۱۰(۲۰): ۶۷-۸۶.

۱. مقدمه

وفای به عهد و التزام به پیمان‌ها، از ارکانِ رکنین و احکامِ بنیادینِ شریعتِ اسلام است که آیات متعددی از قرآن کریم بر آن تأکید ورزیده‌اند. قرآن در سوره‌های بقره (آیه ۱۷۷)، مائده (آیه ۱)، اسراء (آیه ۳۴)، مؤمنون (آیه ۸)، معارج (آیه ۳۲) و صف (آیه ۳)، نه تنها لزومِ پابندی به میثاق را گوشزد کرده، بلکه پیمان‌شکنی را به شدت نکوهش نموده است. در سیره و روایاتِ معصومان (علیهم‌السلام) نیز این اصل، نه تنها از لوازمِ دین‌مداری، که از شاخصه‌هایِ عدالت در تعاملاتِ اجتماعی و مناسباتِ سیاسی قلمداد شده است (نک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۶۶، ۳۶۴، ۶۳۹؛ ج ۵: ۱۳۲؛ شعیری، بی‌تا: ۷۴؛ حمیری، ۱۴۱۳ق: ۲۸). بر همین مبنا، «وفای به عهد» به عنوان قاعده‌ای استوار در فقه سیاسی، از مؤلفه‌های بنیادینِ حاکم بر تنظیم روابطِ بین‌الملل در اسلام به شمار می‌آید (نک: نجفی، بی‌تا، ج ۲: ۲۹۴؛ روحانی، ۱۴۳۵ق، ج ۱۹: ۱۲۰).

با وجود این اصل بنیادین، مسئله مهم آن است که اگر طرف معاهده در مسیر خیانت، نقض پیمان یا طراحی فتنه علیه جامعه اسلامی قرار گیرد، حکم فقهی و قرآنی ادامه پابندی به عهد چیست؟ آیا دولت اسلامی در چنین وضعیتی همچنان مکلف به حفظ پیمان است، یا می‌تواند - و بلکه باید - پیش از وقوع ضربه قطعی دشمن، پیمان را لغو کند؟ آیه ۵۸ سوره انفال از مهم‌ترین مستندات قرآنی در پاسخ به این مسئله است. خداوند متعال می‌فرماید: **وَإِذَا تَحَاكَمْتَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ** (انفال: ۵۸)

این آیه، از یک سو بر ممنوعیتِ عدل و پیمان‌شکنی پنهانی تأکید دارد و از سوی دیگر، در فرض خوف از خیانت، راهکار «نبذ عهد» را پیش‌بینی می‌کند. بنابراین، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که قاعده نبذ عهد در آیه ۵۸ سوره انفال چه ماهیت، شرایط و آثاری دارد و نسبت آن با اقدامات پیش‌دستانه و دفع فتنه دشمن چگونه تبیین می‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی و قلمرو قاعده «نبذ عهد»

واکاوی علمی قاعده «نبذ عهد»، مستلزم بررسی نخستینِ مفرداتِ آن از منظر لغت‌شناسی و در ادامه، تحلیل کاربرد فقهی-تفسیرشناختی آن است. در منابع لغوی، واژه «نبذ» در معنای افکندن، رها کردن و

کنار نهادن به کار رفته است. ابن فارس، ریشه این واژه را «طرح و إلقاء» به معنای پرتاب کردن دانسته است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۳۸۰). خلیل بن احمد فراهیدی، دامنه معنایی آن را تا دور ساختن شیء از پیش رو یا پشت سر گسترش داده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸: ۱۹۱). در این میان، راغب اصفهانی با افزودن قید «بی اعتنایی»، معنای دقیق تری از نبذ ارائه می دهد؛ وی این واژه را فرآیند دور افکندن چیزی به دلیل کم ارزش شمردن آن می داند: «إلقاء الشيء و طرحه لقللة الاعتداد به» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۷۸۸).

با این حال، از بررسی کاربردهای قرآنی واژه نبذ به دست می آید که تحقیر، توهین یا نقض، لزوماً در ذات این واژه نهفته نیست. مصطفوی در التحقیق ریشه اصلی نبذ را «رها کردن چیزی به دلیل بی نیازی از آن»، یعنی «إلقاء شيء استغناء عنه»، دانسته و تصریح می کند که این واژه همیشه ملازم با تحقیر و توهین نیست؛ چنان که در آیه مربوط به حضرت یونس علیه السلام آمده است: (فَتَبَدَّلَ الْوَعْدَ وَهُوَ سَقِيمٌ). در این آیه، رها کردن پیامبر الهی در خشکی همراه با رحمت و نجات بوده و دلالتی بر تحقیر ندارد (مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸ ش، ج ۱۲: ۲۳-۲۴).

واژه «عهد» نیز در منابع لغوی دارای معانی متعددی همچون وصیت، فرمان، حفظ، مراقبت و ایجاد امنیت است (ر.ک: «فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۰۲» و «طریحی، ۱۳۷۵ ش، ج ۳: ۱۱۲»). ابن فارس اصل معنایی آن را «حفظ و مراقبت از یک چیز»، یعنی «الاحتفاظ بالشيء»، دانسته است (أحمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۱۶۷). صاحب التحقیق نیز در جمع بندی معانی عهد، اصل واحد آن را «تعهد و التزام خاص در برابر شخصی نسبت به امری مشخص»، یعنی «التزام خاص في مقابل شخص على أمر»، دانسته و امنیت، اعتماد، عقد و قسم را از آثار یا اسباب تحقق آن به شمار آورده است (مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸ ش، ج ۸: ۲۴۶).

بر پایه این مبانی لغوی، «نبذ عهد» در کاربرد فقهی - سیاسی به معنای لغو، کنار نهادن و پایان دادن به عهد است؛ اما نکته مهم آن است که این پایان دادن باید آشکار، اعلام شده و عاری از غافلگیری باشد. ابن اثیر در شرح کلام سلمان فارسی «و نابد تکم على سواء» که اقتباسی از آیه (فَأَنذِرْ لَهُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ) است، نبذ را به معنای آشکار ساختن موضع و اعلام صریح پایان تعهدات به طرف مقابل دانسته است؛ به گونه ای که دو طرف در آگاهی از پایان یافتن عهد برابر باشند. وی تصریح می کند که نبذ عهد به معنای شکستن پیمان و بازگرداندن آن به طرف مقابل است: «نبذ العهد اذا نقضه و ألقاه الى من كان بينه و بينه»

کشی، محمد بن عمر، ۱۴۰۴ ق، ج ۱: ۸۱). شیخ طوسی نیز در التبیان، نبد عهد را کنایه از نادیده گرفتن و شکستن میثاق‌های پیشین پس از انعقاد آن‌ها، یعنی «نکثکم الميثاق»، دانسته است (شیخ طوسی، بی‌تا، ج ۱: ۲۸۸).

بنابراین، «نبد عهد» در اصطلاح این بحث عبارت است از: لغو و پایان دادن یک‌طرفه به التزامات و تعهدات فی‌مابین، همراه با اعلام شفاف و آشکار آن به طرف مقابل، به‌گونه‌ای که اقدام دولت اسلامی مصداق غدر، خیانت یا حمله غافلگیرانه تلقی نشود.

۳. ماهیت‌شناسی «خوف» در آیه ۵۸ سوره انفال

یکی از مباحث محوری در تفسیر آیه ۵۸ سوره انفال، تبیین ماهیت «خوف» در فقره (وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً) است. واکاوی آراء مفسران و فقیهان حاکی از آن است که مراد از «خوف» در این آیه، نه هراس روانی، سوءظن بدوی، احتمالات ذهنی و یا توهّمات محض، که نوعی «خوف عقلایی» است که بر مدار امارات، قرائن و شواهد عینی معتبر استوار می‌باشد. بر این اساس، جواز شرعی «نبد عهد» برای حاکم اسلامی، مقید به حصول چنین خوف عقلایی است؛ بدین معنا که تنها در صورت احراز نشانه‌ها، تحرکات و اطلاعات اطمینان‌آور مبنی بر قصد خیانت، نقض پیمان و یا طراحی کنشی زیان‌بار از سوی طرف مقابل، «نبد عهد» مشروعیت می‌یابد.

شیخ طوسی در تبیین حکم این آیه می‌نویسد: «إذا خاف الإمام من المهادنين خيانة جاز له أن ينقض العهد لقوله تعالى (وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْتُمْ عَلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ) و لا تنقض الهدنة بنفس الخوف بل للإمام نقضها». (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۲: ۵۸). بر اساس این عبارت، دو نکته اساسی قابل استنباط است: نخست آنکه پیمان صلح با صرف پیدایش خوف، خودبه‌خود منفسخ نمی‌شود، بلکه نیازمند تصمیم و اعلام رسمی از سوی امام یا حاکم اسلامی است. دوم آنکه ارجاع نقض عهد به امام نشان می‌دهد که این تصمیم ماهیت حاکمیتی دارد و باید بر پایه ارزیابی معتبر و عقلایی از وضعیت طرف مقابل اتخاذ شود، نه بر اساس گمانه‌زنی، ترس روانی یا واکنش شتاب‌زده.

علامه حلی همین معنا را با صراحت بیشتری بیان کرده است: «لو خاف الإمام من خيانة المهادنين وغدرهم بسبب أو أمانة دلته على ذلك، جاز له نقض العهد. قال الله تعالى (وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْتُمْ

إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ يَعْنِي أَعْلَمَهُمْ بِنَقْضِ عَهْدِهِمْ حَتَّى تَصِيرَ أَنْتَ وَهُمْ سَوَاءً فِي الْعِلْمِ. وَلَا يَكْفِي وَقُوعُ ذَلِكَ فِي قَلْبِهِ حَتَّى يَكُونَ عَنْ أَمَارَةٍ تَدُلُّ عَلَى مَا خَافَهُ. وَلَا تَنْتَقِضُ الْهَدَنَةُ بِنَفْسِ الْخَوْفِ، بَلْ لِلْإِمَامِ نَقْضُهَا.» (علامه حلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۹: ۳۷۸): اگر امام [ولی امر] به واسطه سبب یا نشانه‌ای (اماره‌ای) متقن، از خیانت و پیمان‌شکنی معاهدان پیماناک شود، نقض عهد برای او جایز است. خداوند متعال می‌فرماید: (وَإِنَّمَا تَخَافَنَ...)؛ یعنی آنان را از لغو پیمان‌شان آگاه کن تا تو و آن‌ها در علم [به پایان یافتن عهد] برابر شوید. صرفِ خطورِ ترس در قلبِ امام [و توهّماتِ درونی] کافی نیست، مگر آن‌که مستند به نشانه‌ای باشد که بر آن ترس دلالت کند. همچنین، پیمان صلح صرفاً با پدیدار شدنِ این ترس [به خودی خود] باطل نمی‌شود، بلکه اختیارِ نقضِ آن بر عهده امام است.» همچنین عبارت «وَلَا تَنْتَقِضُ الْهَدَنَةُ بِنَفْسِ الْخَوْفِ، بَلْ لِلْإِمَامِ نَقْضُهَا» مؤید آن است که نبذ عهد یک اقدام حقوقی - سیاسی نیازمند اعلام و تصمیم حاکمیتی است. ابن ادریس حلی نیز در تحلیل این مسئله، میان نقض عهد آشکار و نقض عهد پنهان تفکیک می‌کند: «إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لظُهُورِ أَمَارَاتِ الْخِيَانَةِ، الَّتِي دَلَّتْ عَلَى نَقْضِ الْعَهْدِ وَلَمْ تَشْتَهَرْ، وَلَوْ اشْتَهَرَتْ لَمْ يَجِبِ النَّبْذُ، كَمَا حَارَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَهْلَ مَكَّةَ لَمَّا نَقَضُوا الْعَهْدَ بِقَتْلِ خَزَاعَةَ وَهُمْ فِي ذِمَّةِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ فَعَلًا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَغْنَى ذَلِكَ عَنْ نَبْذِ الْعَهْدِ إِلَيْهِمْ، وَ لَوْ نَقَضُوهُ عَلَى خَفَى، لَمْ يَكُنْ بَدَلُ مِنَ النَّبْذِ إِلَيْهِمْ، لِثَلَا يَنْسَبُ إِلَى نَقْضِ الْعَهْدِ وَالْغَدْرِ.» (ابن ادریس، ۱۴۲۹ ق، ج ۴: ۵۴). بر پایه این تحلیل، اگر نقض عهد از سوی دشمن آشکار و مشهور باشد، اعلام قبلی نبذ عهد واجب نیست؛ زیرا موضوع اعلام لغو پیمان منتفی شده است. اما اگر نقض عهد پنهان باشد، حاکم اسلامی پیش از هرگونه اقدام عملی باید لغو پیمان را اعلام کند. قطب‌الدین راوندی نیز همین معنا را تأیید کرده است (قطب راوندی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱: ۳۵۵-۳۵۶؛ ج ۲: ۲۶۵-۲۶۶).

فاضل مقداد نیز با مقایسه آیات ۵۶ و ۵۸ سوره انفال، موضوع آیه ۵۸ را ظهور امارات نقض عهد می‌داند (فاضل مقداد، ۱۳۷۳ ش، ج ۱: ۳۷۰-۳۷۱). صاحب جواهر نیز با تأکید بر اصل وجوب وفای به عهد، نبذ عهد را تنها در فرض وجود قرائن معتبر بر خیانت مجاز می‌داند (صاحب جواهر، بی تا، ج ۲۱: ۲۹۴). آیت‌الله سید صادق روحانی نیز در همین چارچوب می‌نویسد: «فَإِنَّ الظَّاهِرَ مِنْهَا أَنَّهُ إِنْ خَفَتْ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ عَهْدٌ أَنْ يَخُونُوكَ، وَيَنْقُضُوا عَهْدَهُمْ، وَلاَحْتَ أَثَارُ دَالَّةٍ عَلَيْهِ» (روحانی، ۱۴۳۵ ق، ج ۱۹: ۱۲۰).

در این میان، ممکن است این پرسش مطرح شود که مقصود فقها از «امام» در این عبارات، خصوص

امام معصوم (علیه السلام) است و بنابراین بحث از عهد و نبد آن در عصر غیبت موضوعیت ندارد. در پاسخ اجمالی می‌توان گفت که صاحب ریاض، سلطان عادل را اعم از امام معصوم (علیه السلام) و منصوب ایشان دانسته است (طباطبایی کربلایی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۳۳؛ ج ۳: ۵۲۴). تفصیل این بحث در اثر مستقل نویسنده با عنوان امنیت و جرائم ضد امنیتی در فقه آمده است (احمدی، ۱۴۰۲ش: ۳۹۶-۳۹۸).

بنابراین، در ادبیات فقهی، مقصود از امام در این‌گونه مباحث می‌تواند اعم از امام معصوم علیه السلام و نایب خاص یا عام ایشان باشد؛ از این‌رو، بحث از عهد و نبد آن در عصر غیبت نیز واجد اهمیت فقهی و کاربردی است.

۴. دیدگاه مفسران و فقها

دیدگاه‌های استنباط‌شده فقها در متون تفسیری، به‌صراحت بر لزوم تکیه بر شواهد عینی در تشخیص خیانت صحنه نهاده است. مفسرانی نظیر فیض کاشانی، «خیانت» در این آیه را معطوف به نقض عهدی می‌دانند که به‌واسطه‌ی بروز امارات و نشانه‌های بیرونی قابل تشخیص است؛ وی در این باره می‌نویسد: «و إما تخافن من قوم معاهدین خیانة نقض عهد بأمارات تلوح لك فانبد إليهم فاطرح إليهم عهدهم علی سواء» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۳۱۱). قمی مشهدی نیز با تعبیری هم‌راستا، «خیانت» را به نقض عهدی تفسیر کرده که علائم و امارات آن بر حاکم آشکار می‌گردد (قمی مشهدی، ۱۹۹۰م، ج ۵: ۳۶۲). در همین راستا، علامه طباطبایی با تبیین دقیق‌تر مفهوم «خوف»، آن را مستلزم ظهور قرائنی می‌داند که بر لزوم اتخاذ تدابیر احتیاطی دلالت دارد. ایشان مفاد آیه را چنین تبیین می‌کند که هرگاه به‌سبب ظهور آثار و شواهد قطعی، بیم پیمان‌شکنی از سوی طرف قرارداد رود، حاکم اسلامی مکلف است عهد آنان را به سویشان بازگرداند و لغو آن را اعلام نماید (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۹: ۱۱۳). در تفسیر نمونه نیز بر همین رویکرد پیش‌دستانه تأکید شده و تصریح گردیده است که در صورت احراز قرائن و شواهد دال بر عزم طرف مقابل برای پیمان‌شکنی، «پیش‌دستی» در اعلام فسخ پیمان، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۷: ۲۱۷).

بنابراین، از منظر فقه سیاسی اسلام، شرط مشروعیت نبد عهد و هر اقدام پیش‌دستانه مبتنی بر آن، حصول علم یا اطمینان عقلایی بر پایه امارات و قرائن معتبر دال بر خیانت دشمن است. افزون بر

این، باید میان نقض آشکار و نقض پنهان تفکیک کرد. اگر نقض عهد آشکار و علنی باشد، نبذ عهد موضوعیت الزامی خود را از دست می‌دهد؛ چنان‌که از مقایسه آیات ۵۶ تا ۵۸ سوره انفال برمی‌آید که در مورد معاهدانی که مکرر پیمان می‌شکنند و عملاً نشان داده‌اند بر هیچ عهده پایبند نیستند، دستور قتال صادر شده، بی‌آنکه از وجوب اعلام نبذ عهد سخنی به میان آمده باشد. از مجموع این آیات استفاده می‌شود که در فرض نقض آشکار، دیگر نیازی به اعلام قبلی وجود ندارد؛ هرچند تشخیص نوع واکنش، اعم از وجوب اعلام یا سقوط آن، در نهایت بر عهده حاکم اسلامی است.

۵. مفهوم‌شناسی و قلمرو «قوم» در آیه

در نگاه نخست مفسران و فقیهان، واژه «قوم» در آیه ۵۸ سوره انفال، بر «کفار معاهد»؛ یعنی دولت‌ها یا گروه‌های غیرمسلمانی که با حاکمیت اسلامی قرارداد صلح یا ترکِ مخاصمه (هدنه) منعقد کرده‌اند، انصراف دارد. در همین راستا، فقها میان «عقدِ ذمه» و «عقدِ هدنه» تفکیکی بنیادین قائل شده‌اند. علامه‌حلی تصریح می‌کند که ظهور خیانت از سوی اهلِ ذمه، موجبِ نقضِ عقدِ ذمه نمی‌شود؛ زیرا ذمه، حقی است که برای اهل کتاب تثبیت شده، اما «هدنه» و «امان»، تأسیساتی هستند که بر محور «مصلحتِ مسلمانان» بنا شده‌اند و نه استیفایِ حقِ طرفِ مقابل (علامه‌حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ۳۷۸).

صاحب جواهر نیز با بسطِ این تمایز، بر ماهیتِ متفاوتِ این دو عقد تأکید می‌ورزد؛ وی عقدِ ذمه را دارایِ حقی ثابت و مبتنی بر «جزیه» و در اصل «دائمی» می‌داند، حال آنکه عقدِ هدنه را تابعی از مصلحتِ نظامی و سیاسی، بدونِ عوضِ لازم و در ذاتِ خود «موقتی» تلقی می‌کند (نجفی، بی‌تا، ج ۲۱: ۲۹۴). بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که در نگاهِ نخستینِ فقهی، مقصود از «قوم» در آیه، نه ذمیان، که صرفاً گروه‌های غیرمسلمانی هستند که ذیلِ پیمانِ هدنه با دولتِ اسلامی تعامل دارند.

برخی از مفسران نیز همین ظهور ابتدایی را پذیرفته‌اند. فیض کاشانی در تفسیر آیه از تعبیر «قوم معاهدین» استفاده می‌کند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲: ۳۱۱). قمی مشهدی نیز «قوم» را به «معاهدین» تفسیر کرده است (قمی مشهدی، ۱۹۹۰ م، ج ۵: ۳۶۲). علامه طباطبایی نیز در توضیح آیات، از «أهل العهد من الکفار» سخن می‌گوید «فإن کان أهل العهد من الکفار لا یثبتون علی عهدهم بنقضه فی کل مرة فعلى ولی الأمر أن یقاتلهم و یشدد علیهم، و إن کانوا بحیث یخاف من خیانتهم و لا

و ثوق بعهدهم فیعلمون إلغاء عهدهم.» و در فرض خوف از خیانت آنان، اعلام الغای عهد را لازم می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق، ج ۹: ۱۱۴).

با وجود این، دلالت آیه را نمی‌توان به این مصداق منحصر ساخت؛ زیرا مناط حکم، نه صرف کفر طرف مقابل، بلکه وجود عهد و خوف عقلایی از خیانت است. بر پایه تنقیح مناط، هر جا این دو عنصر تحقق یابد، اصل حکم قابلیت جریان دارد؛ خواه در معاهدات با کفار باشد، خواه در روابط با اهل ذمه و حتی در مواردی که طرف مقابل، مسلمانان پیمان‌شکن یا بغات باشند.

یکی از شواهد این توسعه، شأن نزول آیه است. بنا بر برخی گزارش‌های تاریخی، آیه ۵۸ سوره انفال در پی خیانت یهود بنی قینقاع نازل شده است؛ گروهی از اهل کتاب که در پناه حکومت اسلامی می‌زیستند و با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ترک دسیسه، عدم همکاری با دشمن و پرهیز از اقدام علیه جامعه اسلامی پیمان داشتند (ر.ک: «واقعی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱: ۱۲۷» و «قمی، ۱۳۷۹ ق، ج ۱: ۵۷» و «شمس شامی، ۱۴۱۴ ق، ج ۴: ۱۷۹»). هر چند شأن نزول، آیه را منحصر در همان مورد نمی‌کند، اما می‌تواند بر مصداق قطعی آن دلالت کند. از این حیث، اهل ذمه نیز دست‌کم یکی از مصادیق قابل انطباق با آیه‌اند.

این توسعه مفهومی نسبت به بغات نیز قابل طرح است. اگرچه نحوه مواجهه با کفار معاهد و مسلمانان باغی یکسان نیست، اما در هر دو فرض، عنصر مشترک، وجود نوعی التزام سیاسی یا حقوقی و سپس ظهور نشانه‌های خیانت و شورش علیه نظم مشروع است. در فقه، برای «باغی» تعاریف گوناگونی ذکر شده است: گاه کسی که بر امام عادل خروج کند (ر.ک: «شیخ طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۵: ۳۳۵» و «ابوالصلاح حلبی، بی‌تا: ۲۵۱»)، گاه کسی که بر امام معصوم علیه‌السلام بشورد (ر.ک: «شهید اول، بی‌تا، ج ۲: ۴۱» و «طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۸ ش، ج ۸: ۲۳»)، و گاه کسی که علیه مؤمنان خروج نماید (ر.ک: «ابن‌براج، ۱۴۰۶ ق، ج ۸: ۲۳» و «کاشف الغطاء، بی‌تا، ج ۴: ۳۶۷»). این تعاریف را می‌توان در یک چارچوب جمع کرد و حقیقت بغی را خروج بر نظم مشروع مبتنی بر حکم امام عادل دانست؛ اعم از آنکه این خروج مستقیماً متوجه شخص امام باشد یا نسبت به نایب او و یا نسبت به جامعه مؤمنان در قلمرو حکومت اسلامی تحقق یابد. توضیح تفصیلی این جمع، در اثر دیگر مؤلف آمده است (احمدی، ۱۴۰۲ ش: ۶۴-۶۷).

بر همین اساس، مؤلف در جمع‌بندی اقوال، بغی را خروج سازمان‌یافته فرد یا گروهی دارای نفوذ و

توان، در برابر حکم مشروع حاکم عادل و بر اثر انگیزه‌های دنیوی و هوای نفس دانسته است؛ به گونه‌ای که برای دفع فتنه، مقابله با آنان ضرورت می‌یابد (ر.ک: «احمدی، ۱۴۰۲ ش: ۴۵۲») و «همان: ۴۳۲-۴۳۴»). شاهد روایی و تاریخی بر امکان سرایت این منطق به حوزه بغی، سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مواجهه با معاویه و قاسطین است. در نامه حضرت آمده است: «انت معاویه بکتابی فان دخل فیما دخل فیہ المسلمون و إلا فانبد الیه و أعلمه انی لا أرضی به أمیرا و أن العامة لا ترضی به خلیفة» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ ق، ج ۳: ۷۵). همچنین علی بن ابراهیم قمی تصریح می‌کند: «و إما تخافن من قوم خیانة فانبد إلیهم علی سواء نزلت فی معاویه لما خان أمیر المؤمنین» (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۷۹) و علامه مجلسی این تعبیر را چنین تحلیل می‌کند که مقصود، عمل امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مفاد این حکم در حق معاویه است (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۳: ۱۶۱).

در نتیجه، هرچند ظهور نخستین آیه در کفار معاهد است، اما ملاک حکم، یعنی وجود عهد و خوف عقلایی از خیانت، ظرفیت توسعه به اهل ذمه و بغات را نیز دارد؛ هرچند کیفیت و آثار عملی برخورد با هر یک، متناسب با ماهیت حقوقی و سیاسی آن‌ها متفاوت خواهد بود.

۶. کیفیت «نبد عهد» و واکاوی مفهومی «علی سواء»

یکی از مهم‌ترین دلالت‌های آیه ۵۸ سوره انفال، تبیین کیفیت مشروع نبد عهد است. قید «علی سواء» به‌روشنی نشان می‌دهد که نبد عهد نمی‌تواند به‌صورت پنهانی، غافلگیرانه و همراه با خدعه صورت گیرد، بلکه باید با اعلامی شفاف و آشکار انجام شود؛ به گونه‌ای که هر دو طرف در آگاهی از پایان یافتن پیمان، در وضعیتی برابر قرار گیرند.

علامه حلی «علی سواء» را به این معنا دانسته است که آنان را از نقض عهد آگاه کن تا تو و آنان در علم به پایان پیمان برابر شوید (علامه حلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۹: ۳۷۸). قطب راوندی نیز این تعبیر را یا به «عدل» و یا به «استواء در علم» معنا کرده و تصریح می‌کند که هدف آن است که طرف مقابل گمان نکند حاکم اسلامی بدون اعلام قبلی و صرفاً با آغاز جنگ، پیمان را شکسته است (قطب راوندی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱: ۳۵۵). صاحب جواهر نیز همین معنا را پذیرفته و «علی سواء» را ناظر به آگاه‌سازی طرف مقابل از نقض عهد می‌داند تا هر دو طرف در این حیث برابر باشند (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲۱: ۲۹۴).

در تفاسیر نیز این معنا به صورت مبسوط‌تری بیان شده است. فیض کاشانی توضیح می‌دهد که مقصود آن است که قطع رابطه و نقض عهد، به صورت آشکار به آنان اعلام شود و تا زمانی که آنان در توهم بقای پیمان‌اند، آغاز جنگ با ایشان جایز نیست؛ زیرا چنین عملی خیانت محسوب می‌شود (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲: ۳۱۱). علامه مجلسی نیز «علی سواء» را هم به معنای استواء در علم و هم به معنای رفتار عادلانه دانسته است (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۰: ۱۹۱). همین تفسیر در آثاری چون غرائب القرآن (نظام الاعرج، ۱۴۱۶ ق، ج ۳: ۴۱۱)، منهاج البراعة (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ ق، ج ۱۷: ۲۳۸-۲۳۹) و کنز الدقائق (قمی مشهدی، ۱۹۹۰ م، ج ۵: ۳۶۲) نیز تکرار شده است.

بنابراین، از عبارت «علی سواء» سه رکن اساسی برای نبذ عهد قابل استنباط است:

نخست، اعلام لغو پیمان باید صریح و آشکار باشد؛

دوم، طرف مقابل باید از این تغییر وضعیت آگاه شود؛

سوم، هرگونه اقدام نظامی یا عملیاتی تنها پس از این اعلام و خروج آشکار از وضعیت عهد مجاز خواهد بود.

این ضابطه، با اصل عدالت در مواجهه با دشمن نیز هم‌راستا است؛ اصلی که قرآن کریم در آیه ۸ سوره مائده بدان تصریح کرده است (مائده/ ۸).

۷. دلالت صیغه امر در «فانبد» بر وجوب

از منظر اصول فقه، ظهورِ اولی صیغه امر در وجوب است، مگر آن‌که قرینه‌ای صارفه، آن را از وجوب به جواز یا استحباب منصرف سازد (مشکینی اردبیلی، ۱۴۳۴ ق: ۵۴). بر این اساس، امر «فانبد» در آیه، در فرض تحقق خوفِ عقلایی از خیانت، بر وجوبِ نبذ عهد دلالت دارد. تقویت این برداشت از آن‌روست که اصلِ اولی در شریعت، لزوم وفای به عهد است و خروج از این اصل، جز با دلیل الزام‌آور و مصلحتی برتر، موجه نخواهد بود. صاحب جواهر نیز در همین راستا تصریح می‌کند که نبذ عهد با صرف اتهام جایز نیست؛ زیرا وفای به عهد، لازم است، اما در فرض ظهورِ نشانه‌های خیانت، حکم دگرگون می‌شود (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲۱: ۲۹۴). از این‌رو، در صورت تحقق موضوع آیه، «نبذ» صرفاً اجازه‌ای اختیاری نیست، بلکه تکلیفی شرعی برای خروج مشروع از وضعیتی است که استمرار آن، زمینه‌ساز غافلگیری و زیان به جامعه اسلامی خواهد بود.

۸. تحلیل عبارت «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْخَائِنِينَ»

جمله پایانی آیه، یعنی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْخَائِنِينَ»، صرفاً یک بیان اخلاقی مستقل نیست، بلکه ظهور روشنی در تعلیل حکم پیشین دارد. قمی مشهدی این عبارت را تعلیل امر به نبذ و نهی از مبادرت پنهانی به جنگ دانسته است (قمی مشهدی، ۱۹۹۰ م، ج ۵: ۳۶۲). علامه طباطبایی نیز همین جمله را تعلیل فرمان «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ» می‌شمارد (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق، ج ۹: ۱۱۳). از حیث ادبی نیز ورود جمله با «إِنَّ» پس از حکم تشریعی، ظهور آن را در مقام تعلیل تقویت می‌کند.

بر این اساس، ممنوعیت خیانت، یک ملاک حاکم بر کل حکم است: مسلمانان حتی در مواجهه با دشمن در مظان خیانت نیز مجاز به خیانت متقابل پنهانی نیستند، بلکه باید از راه اعلان آشکار و عادلانه، خود را از عهد خارج سازند. روایات متعدد نیز این اصل را تأیید می‌کنند (ر.ک: «کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۳۳۶-۳۳۸» و «همان، ج ۵: ۵۷» و «همان: ۹۸» و «همان: ۱۳۳» و «شیخ طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳: ۷۴»). بدین سان، ملاک عدم مشروعیت بقا بر عهد در فرض احراز خیانت و نیز ملاک لزوم اعلام قبلی، هر دو در پرتو همین تعلیل قابل فهم‌اند.

۹. نسبت آیه با وجوب جهاد و قتال

آیه ۵۸ سوره انفال به‌طور مطابقی بر «اعلام نقض عهد» دلالت دارد، نه بر وجوب مستقیم و فوری جهاد. به بیان دیگر، مدلول نخستین آیه، تنظیم وضعیت حقوقی رابطه با طرف مقابل در فرض خوف از خیانت است، نه الزام بی‌واسطه به قتال. این برداشت با قید «علی سَوَاءٍ» نیز سازگار است؛ زیرا مقتضای آن، خروج شفاف از عهد پیش از هر اقدام دیگر است. در همین چارچوب، مرحوم طیب تصریح می‌کند که اگر پس از این اعلام، آنان در موضع دشمنی و همکاری با مشرکان و جنگ با مسلمانان برآمدند، باید با آنان جنگید، وگرنه تعرض ابتدایی موجه نخواهد بود (طیب، ۱۳۷۸ ش، ج ۶: ۱۴۹).

با این حال، بسیاری از فقها و مفسران، میان نبذ عهد و قتال پیوندی نزدیک دیده‌اند؛ زیرا در اغلب موارد، نبذ عهد مقدمه ورود به فاز تقابل عملی بوده است. فیض کاشانی تصریح می‌کند که نباید در حال بقای توهم عهد، جنگ را آغاز کرد؛ این خیانت است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲: ۳۱۱). علامه طباطبایی نیز در جمع‌بندی آیات، از دو دستور الهی سخن می‌گوید: در فرض نقض مکرر عهد، قتال

مستقیم؛ و در فرض خوف از خیانت، اعلام لغو پیمان و سپس قتال (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق، ج ۹: ۱۱۲). در دعائم الإسلام نیز آمده است که اگر امام مصلحت مسلمانان را در جنگ پیش از انقضای مدت پیمان ببیند، ابتدا نبد عهد می‌کند و سپس می‌جنگد (مغربی، ۱۳۸۵ ق، ج ۱: ۳۷۹).

با وجود این شواهد، نمی‌توان از آیه، وجوب حتمی و بلافاصله جنگ پس از نبد را استفاده کرد. آنچه آیه به طور اصیل بر آن دلالت دارد، خود نبد عهد است. پس از آن، نوع اقدام مناسب تابع تشخیص حاکم اسلامی و شرایط واقعی میدان است؛ گاه این اقدام دیپلماتیک است، گاه امنیتی و بازدارنده، و گاه نظامی. از این رو، نبد عهد را باید مقدمه حقوقی خروج از وضعیت صلح دانست، نه معادل ضروری شروع جنگ. اشاره صاحب جواهر به غزو پس از اعلام، در جایی که طرف مقابل همچنان بر قوت و منعت خویش باقی است، ناظر به غلبه نوعی مصادیق است، نه انحصار دلالت آیه در جنگ (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲۱: ۲۹۴).

۱۰. مشروعیت اقدامات پیش‌دستانه و توسعه مفهومی «عهد»

از مباحث پیش‌گفته استنباط می‌گردد که در فقه سیاسی اسلام، صیانت از مصالح جامعه اسلامی اصل حاکم است. چنانچه دشمن در صدد طراحی شرارت و فتنه باشد، حاکمیت مجاز به انجام «اقدامات پیش‌دستانه» و «پیش‌گیرانه» است؛ با این قید بنیادین که این اقدامات نباید مصداق «خیانت» تلقی شود.

از این رو، در فرض وجود پیمان معتبر، ابتدا باید عهد لغو شده (نبد) و سپس اقدام پیش‌دستانه صورت پذیرد. اما اگر دشمن خود ناقض پیمان باشد، دیگر نیازی به اعلام نبد از سوی مسلمانان نیست و اقدام متقابل، خیانت محسوب نمی‌گردد. نکته حائز اهمیت در عرصه نظامی آن است که حرمت خیانت و وجوب نبد عهد، مختص به «مرحله پیش از آغاز جنگ» است. پس از استقرار حالت جنگی، استفاده از «عنصر غافلگیری» به عنوان یکی از تاکتیک‌های مشروع رزمی بلامانع است و الزامات حفاظت اطلاعات در امور امنیتی و نظامی، مانع از شمول عنوان «خیانت» بر غافلگیری‌های عملیاتی در میدان نبرد می‌گردد.

۱۱. توسعه مفهومی «عهد»

از مجموع مباحث پیش گفته برمی آید که فقه سیاسی اسلام، در عین تأکید بر اصل وفای به عهد، امکان اقدامات پیش دستانه را در فرض احراز خیانت دشمن می پذیرد؛ اما این اقدامات مقید به ضابطه‌ای بنیادین اند: نباید مصداق خیانت باشند. از این رو، در صورت وجود پیمان معتبر، نخست باید معاهده به صورت شفاف لغو شود و سپس اقدام متناسب صورت گیرد. اما اگر دشمن خود آشکارا پیمان را نقض کرده باشد، دیگر نیازی به اعلام نبذ از سوی مسلمانان نیست و اقدام متقابل، عنوان خیانت نخواهد داشت.

همچنین باید میان «غافلگیری نامشروع در نقض عهد» و «غافلگیری مشروع به عنوان تاکتیک نظامی پس از شروع وضعیت جنگی» تفکیک کرد. آنچه ممنوع است، حمله در حالتی است که طرف مقابل هنوز خود را در وضعیت عهد می پندارد؛ اما پس از خروج رسمی از پیمان و استقرار وضعیت مخاصمه، استفاده از تاکتیک‌های نظامی و عنصر غافلگیری، تابع قواعد باب قتال خواهد بود و لزوماً مشمول عنوان خیانت نیست.

در همین چارچوب، مفهوم «عهد» نیز نباید تنها به معاهدات رسمی و مکتوب محدود شود. اطلاق واژه عهد می تواند هر نوع تعهدی را که در عرف سیاسی و دیپلماتیک منشأ اعتماد و اتکای متقابل است، دربر گیرد. مصادیق این گستره عبارتند از:

۱. معاهدات رسمی و قراردادهای بین المللی.

۲. توافقی های شفاهی دیپلماتیک.

۳. تعهدات اعلامی از سوی دولت ها.

۴. تعهدات ارتكازی.

مقصود از تعهدات ارتكازی، آن دسته از اصول و رویه های تثبیت شده در سیاست و دكترین دولت اسلامی است که طرف مقابل بر پایه آن ها برای خود نوعی امنیت و پیش بینی پذیری قائل می شود. در چنین فرضی، اگر دولت اسلامی بنا بر تغییر مصالح، قصد عدول از آن رویه تثبیت شده را داشته باشد، منطق آیه اقتضا می کند که این تغییر نیز پیشاپیش و به صورت روشن اعلام شود؛ وگرنه اقدام ناگهانی می تواند در چارچوب همان نهی از خیانت مورد ارزیابی قرار گیرد. البته این بخش، به ویژه در تطبیق بر مصادیق جدید، نیازمند احتیاط تحلیلی و تفکیک دقیق میان «عهد شرعی و حقوقی» و صرف «برداشت روانی یا سیاسی طرف مقابل» است.

نتیجه‌گیری

بر پایه تحلیل فقهی و تفسیری آیه ۵۸ سوره انفال، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. اصل نخستین در شریعت اسلامی، لزوم وفای به عهد و حرمت نقض آن است.
۲. هرگاه بر اساس امارات و قرائن معتبر، خوف عقلایی از خیانت طرف معاهده حاصل شود، بقا بر پیمان الزامی نیست و حاکم اسلامی موظف است از طریق «نبذ عهد» به صورت مشروع از آن خارج شود. این نبذ، نه به معنای خیانت متقابل، بلکه به معنای لغو آشکار و اعلام شده پیمان است؛ امری که قید «علی سواء» بر آن دلالت دارد و تعلیل «إن الله لا يحب الخائنین» نیز آن را تقویت می‌کند.
۳. هرچند ظهور ابتدایی آیه در کفار معاهد است، ملاک حکم به آنان منحصر نیست و با تنقیح مناط می‌توان قلمرو آن را به اهل ذمه و در سطحی دیگر به برخی موارد بغی نیز تسری داد؛ البته با حفظ تفاوت‌های ماهوی در نوع برخورد.
۴. گستره موضوعی «عهد»، علاوه بر پیمان‌های رسمی و مکتوب بین‌المللی، شامل تمامی تعهدات اعلامی و ارتکازات فقهی-نظامی تثبیت شده در ذهن دشمن نیز می‌گردد.
۵. آیه مستقیماً بر وجوب جهاد دلالت ندارد، بلکه نخست ناظر به تنظیم وضعیت حقوقی خروج از عهد است و پس از آن، نوع اقدام مقتضی بر عهده حاکم اسلامی و تابع شرایط عینی دفع فتنه خواهد بود.
۶. حاکم اسلامی تا پیش از رویت امارات خیانت، شرعاً موظف به پایبندی به معاهدات است. اما با احراز نشانه‌های خدعه، مکلف است جهت صیانت از کیان اسلام و دفع فتنه، با رعایت اصل شفافیت و اعلام قبلی، پیمان را لغو نموده و راهبرد متناسب - اعم از اقدامات پیش‌گیرانه و پیش‌دستانه - را عملیاتی سازد.

منابع

* قرآن

- ابن ابی الحديد، عبد الحمید بن هبة الله. (بی تا). شرح نهج البلاغة. قم: مكتبة آية الله العظمی المرعشي النجفي.
- ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی. (١٣٨٥ق). دعائم الإسلام. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام.
- ابن فارس، احمد بن فارس. (١٤٠٤ق). معجم مقاییس اللغة. قم: مكتب الإعلام الإسلامي.
- ابن ادریس، محمد بن احمد. (١٤٢٩ق). موسوعة ابن ادریس الحلبي. قم: دليل ما.
- ابن براج، عبدالعزيز بن نحریر. (١٤٠٦ق). المذهب. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي.
- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم. (بی تا). الكافي في الفقه. اصفهان: مكتبة الإمام أميرالمؤمنین علي (عليه السلام) العامة.
- احمدی، مهدی. (١٤٠٢ش). امنیت و جرایم ضد امنیتي در فقه. قم: زمينه سازان ظهور امام عصر (عج).
- حمیری، عبدالله بن جعفر. (١٤١٣ق). قرب الإسناد. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (١٤١٢ق). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت - دمشق: دار القلم، الدار الشامية.
- روحانی، محمدصادق. (١٤٣٥ق). فقه الصادق. قم: آیین دانش.
- شبیری زنجانی، موسی. (بی تا). کتاب نکاح. قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
- شعیری، محمد بن محمد. (بی تا). جامع الأخبار. نجف: مطبعة حيدرية.
- شمس شامی، محمد بن یوسف. (١٤١٤ق). سبل الهدی و الرشاد في سيرة خير العباد. بیروت: دار الكتب العلمية.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (١٤٠٧ق). الكافي. تهران: دار الكتب الإسلامية.
- طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی. (١٤٠٩ق). الشرح الصغير في شرح المختصر النافع. قم: مكتبة آية الله العظمی المرعشي النجفي.

- طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی. (۱۴۱۵ق). ریاض المسائل في بيان أحكام الشرع بالدلائل. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
- طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی. (۱۴۱۸ش). ریاض المسائل. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
- طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۹۳ق). الميزان في تفسير القرآن. بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
- طوسی، محمد بن الحسن. (۱۴۰۷ق). تهذيب الأحكام. تهران: دار الكتب الإسلامية.
- طوسی، محمد بن الحسن. (۱۳۷ق). المبسوط في فقه الإمامية. تهران: مكتبة المرتضوية.
- طوسی، محمد بن الحسن. (۱۴۰۷ق). الخلاف. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
- طیب، عبدالحسین. (۱۳۷۸ش). أطيّب البيان في تفسير القرآن. تهران: اسلام.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (۱۳۷۳ش). كنز العرفان في فقه القرآن. تهران: مرتضوی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). کتاب العين. قم: نشر هجرت.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. (۱۴۱۵ق). تفسیر الصافي. تهران: مكتبة الصدر.
- قطب راوندی، سعید بن هبة الله. (۱۴۰۵ق). فقه القرآن. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا. (۱۹۹۰م). تفسیر كنز الدقائق و بحر الغرائب. تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مؤسسة الطبع و النشر.
- قمی، عباس. (۱۳۷۹ق). منتهی الآمال. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- کاشف الغطاء، جعفر. (بی تا). كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء. قم: بوستان کتاب.
- کشی، محمد بن عمر. (۱۴۰۴ق). اختیار معرفة الرجال. تلخیص محمد بن حسن طوسی. تصحیح محمدباقر بن محمد میرداماد. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- مشکینی اردبیلی، علی. (۱۴۳۴ق). الأصول (تحرير المعالم - إصطلاحات الأصول). قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحديث، سازمان چاپ و نشر.

- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸ش). التحقيق في كلمات القرآن الكريم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الإسلامية.
- نجفی جواهری، محمدحسن. (۱۳۶۲ش). جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- نظام اعرج، حسن بن محمد. (۱۴۱۶ق). تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان. بیروت: دار الکتب العلمية.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله. (۱۴۰۰ق). منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة. تهران: المكتبة الإسلامية.
- واقدی، محمد بن عمر. (۱۳۶۹ش). مغازی. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.